

درس ششصد و نود و چهارم

کیفیت ظهور صور متعدده بر موضوع واحد

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در کیفیت ظهور صور متعدده بر موضوع واحد بود که از او تعبیر به عروض صورت بر ماده می شود. در جلسه گذشته عرض شد که بنا بر تشخیص و تعیین وجود، دیگر ماده‌ای در اینجا باقی نمی ماند تا اینکه از او تعبیر به ابهام شود و آن ماده به واسطه تشخیص صورت، از حالت ابهام خارج شود و یک تعیین مشخصه‌ای و متشخصی در اینجا پیدا نکند.

عدم وجود هیولای مبهمه در عالم وجود

بر این اساس عرض شد که ما در عالم وجود، شیئی به نام هیولای مبهمه که در جنبه استعدادیت، فعلیت دارد نداریم. بله، این قضیه در مورد آن مفاهیم مبهمه ذهنیه صادق است که خود آن مفهوم می تواند در ذهن، مجرد و عاری از آن صور متعیّنه و مصادیق خاصه در نفس، تحقق پیدا بکند همان طوری که این معنا در مفاهیم جنسیه کاملاً واضح است. شما وقتی که تصور انسان را می کنید طبعاً در آن تصور، خود ذوات شخصیّه انسان دخالت ندارند و همین طور وقتی تصور غنم را می کنید مصادیق خارجیّه غنم در اینجا راه ندارد و همان معنایی که از انسان بدون تشخیص و عوارض خارجیّه اعم از کیفها، کمها، جدّهها، انتسابات، اضافه و امثال ذلک [است در ذهن خود تصور می کنید] همه اینها جنبه مشخصیت ندارند بلکه از تشخیص و تعیین آن مصادیق جنبه حکائی دارند. در آنجا شما نمی توانید آن انسان را به آن شخصیت خارجیّه و به آن عوارض خارجیّه مقید کنید بلکه در آنجا خود همان انسان به مفهوم مبهم خود دارای نوع **التشخص** است که این کیفیت تشخیص فقط در ذهن می تواند ظهور پیدا بکند نه در عالم خارج از ذهن؛ یعنی آنچه که در عالم خارج از ذهن هست به این کیفیت نیست حتی قائلین به مثل افلاطونیه و حتی قائلین به عین ثابت بدون خصوصیات کیفی و کمی... به خصوص این مسئله در قضیه مثل افلاطونیه خیلی به چشم می خورد که در آنجا بالأخره این حقیقت مثال انسانی در چه شکلی ظهور پیدا کرده است و این هم به خاطر این است که ما تابع حواس ظاهر و مدرکات ظاهر هستیم که آن مفهوم ذهنی خود را از روی عوارض دریابیم. وقتی که می خواهیم به یک حقیقتی برسیم آن حقیقت را با آن عوارض ظاهری خود می سنجیم و طبعاً در مقام مصداقیت خارجی نمی توانیم بین آن عوارض

را جمع کنیم. چطور ممکن است که یک شخص هم قدش ۱۸۰ سانت باشد و هم ۱۶۵ سانت باشد؟! این امکان ندارد! اینجاست که شناخت این مسئله برای انسان مشکل می‌آید و انسان نمی‌تواند به آن حقایق خارجیه اطلاع و دسترسی پیدا کند به واسطه همان برداشتی که از مفاهیم و حقایق اشیاء به واسطه عوارض مختلفه دارد.

تصور ماهیت به دو کیفیت

تلمیذ: با فرمایش حضرت تعالی ماهیت را هم نمی‌شود این‌طور معنا کنیم یعنی تصور و برداشت ذهنی ما از وجود باشد اینکه می‌فرمایید که حقیقت همان مثل افلاطونیه و برداشت‌های ماست ماهیت را هم این‌طور تصویر کنیم!؟

استاد: ببینید ماهیت به دو کیفیت تصور می‌شود؛ یکی ماهیت کلیه و مبهمه، که همین است که الآن مشغول صحبت آن هستیم. در ماهیت مبهمه، خود مصداق خارجی دخالت ندارد بلکه یک سری حقایق که آن حقایق برداشت‌های ذهن از ارتباط با خارج است [دخالت دارد]. آن ضمیمه حقایق و آن نتیجه و چکیده‌ای که از مسائل مختلفه برای انسان حاصل می‌شود و همه اینها جمع می‌شوند، مندمج، ترکیب و خلط می‌شوند و به صورت یک صورت ذهنی درمی‌آیند، اسم آن را ماهیت می‌گذاریم. حالا در هر چه می‌خواهد تحقق پیدا کند فرق نمی‌کند؛ چه ماهیت حیوانی باشد، چه جمادی باشد، چه مجرد باشد و چه مصداق خارجی باشد یا نباشد. شما اسم آنچه را که نتیجه و چکیده حقایق خارجیّه مختلفی است که برای انسان حاصل می‌شود، ماهیت می‌گذارید و شما تا وقتی که به یک شیئی اطلاع کافی پیدا نکردید نمی‌توانید یک ماهیتی در ذهن خود تصور کنید. یک جنسی را می‌آورند در جلوی شما قرار می‌دهند یا یک کیلو از یک دانه‌ای را می‌آورند در مقابل شما قرار می‌دهند، شما می‌گویید که من در عمرم تا به حال با این دانه برخورد نکردم این نه به گندم می‌نماید، نه به برنج، نه به لویا، لپه و نخود می‌نماید بلکه این یک چیز جدیدی است و نمی‌توانید تشخیص بدهید. اولین مسئله‌ای که از این قضیه ادراک می‌کنید، حجم خود این دانه است که این دانه ماده است و مجرد نیست، سنخیت آن سنخیت صلبه است نه سنخیت رقت و لطافت و اینها، این را احساس می‌کنید و این یک حقیقت می‌شود! حقیقت دومی که برای شما حاصل می‌شود این است که می‌بینید این ماکول است وقتی که ماکول شد خب با حجر و شجر و اینها تفاوت پیدا می‌کند.

حقیقت سومی که پیدا می‌کنید این است که می‌بینید این یک اثراتی در شما به وجود آورده است؛ یکی اینکه باعث شبع شما شده است، باعث رفع فلان کسالت شده است، دارای نشاط شدید و فلان درد و مرضی که داشتید به واسطه خوردن این از بین رفته است که این در سایر آنچه را که تا به حال با او ارتباط داشته‌اید پیدا نشده است.

ماهیت، انتزاع ذهن

به طور کلی همین طور هر چه ارتباط شما با این دانه بیشتر باشد و یک روز بخورید، دو روز بخورید، یک هفته و یا یک ماه بخورید، مدام بیشتر به این خصوصیات پی می برید تا اینکه از مجموع آنچه که از حقایق مختلفه خارجی برایتان حاصل شده است یک صورت نباتیه برای شما حاصل می شود. اسم آن صورت نباتیه را ماهیت می گذارید. می گوید که بنابراین باید این دانه را به این تسمیه قرار داد و بین آن و سایر اجناس و محصولات زراعی در اینجا تفاوت است. اینکه می آید ماهیت را انتزاع می کنید این ماهیت، انتزاع ذهن است و روی هوا هم نیست و درست است، ذهن از پیش خودش نمی آید این کار را انجام بدهد بالأخره هر ذهنی که این کار را انجام می دهد در اثر یک سری ارتباطاتی که با خارج دارد این را انجام می دهد و آن ارتباطات در تشکل ماهیت نقش اساسی دارند و این مسئله خیلی مسئله عجیبی است! نه تنها در مسئله شناخت اشیاء بلکه این قضیه در مسائل مهم فقهی و خیلی از قضایا اجرایی به درد می خورد. چقدر این مسئله در قضا و حکومت کاربرد دارد که چطور انسان بتواند آن موضوع خارجی را به **ما هو هو** دریابد تا اینکه بتواند نسبت به او حکم کند. آن واقعیت خارجی را آن طوری که هست دریابد تا بتواند نسبت به او قضاوت کند! شما می بینید با یک ذره سر سوزن، یک موضوع از یک حقیقت و یک ماهیت تبدل به ماهیت دیگری شده است؛ از یک جنبه تبدل به جنبه دیگری شده است. اینجاست که مسئله خیلی مهم و دقیق می شود و دیگر مطالب به مطالب بسیار دقیق و ظریفی می رسد که چطور [اینها] می تواند در کیفیت شکل گیری موضوعات احکام و شرع در نزد انسان دخالت داشته باشد! چطور انسان با یک نگرش به یک نتیجه می رسد در حالی که با نگرش دیگر به نتیجه ۱۸۰ درجه مخالف او می رسد! اینها برای چیست؟!

منشاء نوسانها و اختلافات در فتاوا فقهاء

حالا ما این قضیه را نسبت به حقایق خارجی اشیاء نگاه می کنیم اما این مسائل در جنبه های اعتباری که ارتباط با تشریح دارد، ارتباطی با مقام تقنین قوانین، احکام، مقام انشاء و ملاکات دارد، در آنجا یک عالم عجیب و غریبی است که در آنجا نمی توانیم هر کاری را انجام بدهیم و از پیش خود هر چیزی را که به نظرمان می رسد را پیاده کنیم. در بسیاری از مطالبی که فقها در کیفیت فتاواشان نوسانها و اختلافات و مطالبی که مشاهده می شود ناشی از همین قضیه است؛ عدم ادراک صحیح موضوع و ماهیت آن موضوع به واسطه ارتباط با حقایق و ماهیات خارجی، این خیلی مسئله مهمی است!

تأثیر ارتباط با حقایق اشیاء در کیفیت شکل‌گیری موضوع و نتیجه

حالا یک مثال کوچکی می‌زنم که این مثال کوچک خیلی می‌تواند تأثیر داشته باشد. در مورد علت تبدل فتوای علامه حلّی این طور که نقل می‌کنند می‌گویند که آن قضیه‌ای بوده که برایش اتفاق افتاده است. چون در نجاست **ماء بئر**، اگر نظرتان باشد تا زمان مرحوم محقق حلّی مخالفی در این مسئله نبود. **ماء بئر** هم در کیفیت نجاسات و اینها تفاوت می‌کند و برای هرکدامش هم نزع ماء به کمیّات مختلفه بیان شده است.

مرحوم محقق حلّی اول کسی بود که آمد در این قضیه تشکیک کرد و فرمود: «و فی نجاسة ماء البئر تردّد»^۱ علامه آمد و ماء بئر را اصلاً متنجس و متأثر و قلیل ندانست. البته نمی‌توانیم نظر علامه را در اینجا بپذیریم چون به‌طور کلی خیلی مسائل پیدا می‌شود ولی در کیفیت نظر و فتوا در اینجا می‌خواهیم بگویم که چه باعث شد این قضیه [پیش بیاید]. نقل می‌کنند که برای خود او یک جنبه اضطرابی پیش آمده بود که نمی‌توانست از این بئر نزع ماء و اینها بکند و این باعث شد که این حالتی که نسبت به این موضوع در نفس داشت متبدل به یک جنبه عینی و لمسی و حسّی بشود و بعد بتواند در این تبدل فتوا از استادشان - محقق حلّی، استاد علامه بوده است - برگردد و به‌طور صریح و قاطع فتوا به عدم تأثر ماء بئر در اینجا بدهد. در خیلی از مسائل این قضیه دیده می‌شود، نه تنها فقط در این قضیه که انسان چطور به واسطه ارتباطش با حقایق اشیاء و با آن ذات خارجی، در کیفیت شکل‌گیری موضوع و بالتبع در نتیجه تأثیر می‌گذارد. در اینجا نمی‌خواهیم بگویم که بعضی‌ها در عالم بی‌بندوباری نسبت به هر چیزی قائل به اباحه، اصل برائت، امثال ذلک و اینها هستند خب آنها حسابشان از این قضیه جداست و کاری به شرع و دیانت ندارند بلکه شرع و دیانت وسیله و دستاویز برای این افکار غیر علمی و غیر منطقی آنها است. نه، واقعاً چطور باید یک فرد مجتهد برای تشخیص موضوع نسبت به مسئله توجه کند؟ صحبت در این است. این ماهیتی که برای او حاصل می‌شود آیا این ماهیت در استجماع همه حقایق خارجیّه پیدا شده است یا این استجماع، استجماع ناقصی بوده است و این مجتهد نتوانسته به گنه شیء برسد و بعد مدام تبدل برایش پیدا می‌شود؛ امروز یکی، فردا یکی، پس فردا یکی و همین طور در حالت تذبذب و اینها مسئله می‌گذرد و به این نحوه می‌رسد.

درد ابتلاء به احساسات!

بنده در این قضیه‌ای که داشتم در مسئله اجماع بررسی می‌کردم، برای خودم ذهنیتی داشتم و براساس همان ذهنیت هم این را تا آخر پیش بردم و این ذهنیت از سابق برای بنده بوده است نه اینکه فقط مربوط به

^۱ .المعتبر فی شرح المختصر، ج ۱، ص ۸۰.

همین بحث و بررسی و اینها باشد. در سابق این قضیه برایم ناشناخته بود که چطور ممکن است که از کثرت فتاوی یک طبقه عصر برای انسان حجیت حاصل شود! این افرادی که همه مثل آدم هستند خب این مثل من است دیگر و من هم مثل [او] هستم! اگر فقهای که الآن هستند بیایند فتوایشان را عوض کنند طبعاً به یک نظریه دیگر تبدیل می شود. حالا چطور این فتوا تا طبقه پنجم محرز است و از طبقه ششم به بعد دیگر این تنجز و حجیت خودش را از دست می دهد؟! این اصلاً یعنی چه؟! این چه جهتی می تواند برای این داشته باشد؟! خلاصه ما به این نتیجه رسیدیم که ما دچار احساسات هستیم! ما دچار همین غلبه امور احساسی و عدم استقلال نفسی در ارتباط با اقتناص ماهیات و حقایق تکلیفیه و احکام و شناخت موضوعات هستیم!

برگشت مسئله سقیفه و خلافت خلفا به مسئله اجماع

الآن شما نگاه بکنید بحثی که راجع به مسئله سقیفه و خلافت خلفای راشدین هست، همه اینها در کتبشان به اجماع برمی گردد! ببینید واقعاً اینها به چه روزگاری افتاده اند! اولاً گفتند که اگر اجماع مسلمین باشد. خب اجماع مسلمین کجاست؟! سقیفه چند نفر بودند؟! کلاً پانصد نفر آنجا رفته بودند! کل جهان اسلام همین پانصد نفر است؟! پانصد نفر هم نبودند، صدتا هم نمی شدند! کجا پانصدتا [بودند]! سقیفه یک محلی بود که افراد می رفتند. وانگهی شما نگاه به این افراد بکنید اینها چه افرادی بودند؟ گوششان را می گرفتی دماغش ورمی آمد! اینها یک هم چنین آدمهایی بودند! آیا سلمان بین آنها بود؟! ابوذر بود؟! عمار بود؟! افرادی که سرشان به نشان بیرزد اینها بودند؟! یا اینکه یک مشت افرادی که تا طرف می گوید: چه شده است؟ می گویند: دارند سقیفه می روند، می گوید که ما هم برویم! این افراد آمده بودند [که می گفتند]: خب ما هم برویم! عین همین کارهایی که یک مشت بچه و اینها انجام می دهند! نه اصلی و نسبی دارد! نه پایه ای دارد! نه جنبه منطقی، علمی دارد! نه وحی دارد! هیچی فقط آنجا برویم! [یکی می گوید]: ما مقدم هستیم! آن یکی می گوید: ما مقدم هستیم! آن فضائل خودش را می شمارد دیگری هم فضائل خودش را می شمارد! بعد یک نفر این وسط پیدا می شود و ابو عبیده می آید و به عنوان بیعت دست می دهد و بقیه هم [می گویند] بیاییم و انجام بدهیم و تمام کنیم و برویم! وقتی می گویند: اجماع قاطبه مسلمین است. اینکه قاطبه مسلمین نبود! بعد می گویند که نه، اجماع اهل حلّ و عقد است! این اهل حلّ و عقد چه کسانی بوده اند؟ آیا علی جزو اهل حلّ و عقد نبوده است؟! سلمان و ابوذر نبودند؟! فقط اهل حلّ و عقد ابو عبیده بوده است؟! اینجا هم گیر می کنند. بعد می گویند که یک نفر هم اگر باشد کفایت می کند! خب اجماع کجاست؟! اینکه اساس ماهیت مسئله به طور کلی اصلاً تبدیل به

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اجماع از منظر نقد و نظر، فصل دوم، ص ۳۷.

امر دیگر و یک واقعیت دیگر شد! آن وقت این را که به عنوان اجماع هست آنها پذیرفته‌اند و قبول کرده‌اند و از آن دست بر نمی‌دارند! بروید ریشه‌یابی کنید، خدا به شما عقل داده است، شما با این حیواناتی که دارند در بیابان راه می‌روند فرق می‌کنید، اسمتان انسان هست! بروید ببینید این اجماعی که دارید بر اثبات خلفای راشیدیین ادعا می‌کنید این اجماع از کجا پیدا شد؟ چه افرادی بودند؟ چه کسانی بودند؟ همین طوری داریم یک چیزی می‌گوییم و بعد هم مسئله به یک نحو دیگری در می‌آید.

متأسفانه همین مصیبت در ما هم وجود دارد؛ همین قضیه در ما هم هست! هیچ تا حالا با خود فکر کرده‌اید آن فقهی که فتوا به یک قضیه می‌دهد آن فتوا بر اساس ذهنیاتش هست. می‌گویند: آقا مگر می‌شود شیخ طوسی [اشتباه کند]. شیخ طوسی هزارتا فتوای عوضی و مختلف در کتبش وجود دارد. شما یک فتوا از شیخ طوسی پیدا کنید که در کتبش از آن برنگشته باشد! چرا ما باید افراد را در جایگاه معصوم قرار بدهیم؟! چرا آخر؟! فردی مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطلبی را که می‌گوید همان هست که امام زمان علیه‌السلام حجت ثانی عشر آن مسئله را می‌گوید. چرا ما باید این دو مرز را نگه نداریم و افراد را در آن خلط کنیم.

در کدام روایت آمده است بر اینکه اگر یک مجتهدی فتوا داد، برای مجتهد دیگر حجیت دارد و لازم الاجرا است؟! در کدام روایت آمده است بر اینکه امام صادق علیه‌السلام فرمودند: فتوا و حکمی که داده می‌شود، در آن شکی نیست!؟

اختلاف احادیث به خاطر روات

بله، آن مطلبی که حضرت فرمود: **«إِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ»**^۱ آن در صورتی است که مرتبه، به مرتبه ضروریة من الدین برسد. خود ابوبصیر در مکه روایتی نقل می‌کند که ما شنیدیم که در کوفه اَبان این طور می‌گوید! می‌آیند می‌بینند یک هم‌چنین مسئله‌ای وجود نداشته است! یعنی بین دو راوی که هر دو راوی در مدینه هستند و هر دو با امام صادق علیه‌السلام ارتباط دارند اختلاف هست! آن وقت ما بعد از ۱۴۰۰ سال مطلبی

۱. الکافی، کتاب فضل العلم، ج ۱، ص ۶۸:

«قال [عمر بن حنظله]: فقال [الصادق عليه السلام]: «يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمَا عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمْنَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ أَصْحَابُكَ؛ فَيُؤَخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا؛ وَ يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ حُكْمُنَا لَا رَيْبَ فِيهِ.»»

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۲۰۹:

«عمر بن حنظله می‌گوید: حضرت فرمودند: نظر می‌شود به آن روایتی که اینها از ما روایت می‌کنند و بر آن حکم می‌نمایند باید روایتی باشد که اصحاب تو بر آن روایت اتفاق و اجماع دارند باید چنین روایتی اخذ شود و آن روایتی که در نزد اصحاب تو شهرت ندارد و شاذ است ترک شود زیرا حکمی که مَجْمَعٌ علیه است حکم ماست و اتفاق است و شکی در آن راه ندارد.»

را که شخص در هزار سال پیش گفته است برای خودمان حجت می‌دانیم! بین دوتا راوی که خودشان پیش امام صادق علیه‌السلام بودند اختلاف هست و این یک مسئله واضحی است که ابی‌بصیر معصوم نیست. او می‌آید از امام صادق علیه‌السلام می‌شنود. کلام امام عصمت دارد کلام امام کالوچی هست و عصمت دارد ولی تا این کلام امام به گوش من برسد من این کلام امام را بفهمم آیا دقیق او را ضبط کرده باشم یا نکرده باشم آن وقت که این دستگاه ضبط و فلان و این چیزها نبود تا ببینید این عین صحبت امام هست یا نه و شما به آن استناد کنید یک «واو» نه کم باشد نه زیاد! اینها که روایات را نقل می‌کردند از کجا معلوم است یک «واو» خودشان اضافه نکرده باشند؟! از کجا معلوم است یک «فاء» کم نکرده باشند؟! از کجا معلوم است ...

در همین حدیثی که این همه حرف و نقل راجع به آن پیش آمده است؛ در حدیث رفع؛ **«رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»**^۱ این حدیث در کافی یک نقل هست و در تهذیب شیخ طور دیگر نقل می‌کند. این یک حدیثی که این همه روی آن حرف و مسئله است و این قواعد کلی ما مبتنی بر این است، به دو نقل مختلف دارد نقل می‌شود. امام این دو اختلاف را بیان کرده است یا نه؟! امام که اختلاف نمی‌اندازد! حرفی که امام رضا علیه‌السلام می‌زند با حرفی که امام سجاد علیه‌السلام می‌زند یکی است و این اختلاف از کجا آمده است؟! اختلاف از راوی پیش آمده است! امام که در گوش مخاطبین تصرف نمی‌کرد! امام علیه‌السلام روایتی می‌گفت و آن یکی عوضی شنیده است، آن یکی طور دیگری شنیده است. این دوتا با همدیگر متعارض شد! این دو باهم مختلف شدند! چه کار کنیم؟ آن وقت حالا ما باید بر سرمان بزنیم و دنبال مرجحات برویم، دنبال ضوابط برویم، دنبال مسائل دیگر برویم تا اینکه ببینیم چه بوده است!

من می‌گویم خودم نشسته بودم در مجلسی که مرحوم پدرمان داشت صحبت می‌کرد و کنار دستی من داشت عوضی می‌نوشت! این را که دیگر بنده با چشمم داشتم می‌دیدم با اینکه آدم محترمی هم بود، آدم اهل فضلی هم بود، آدم باسوادی هم بود و آدم معروفی هم هست من وقتی که نگاه کردم دیدم عجب! آنچه من دارم می‌نویسم این یک چیز دیگر دارد می‌نویسد! گفتم: آقا عوضی می‌نویسی! او هم دارد می‌شنود ولی تقصیر ندارد چون اولاً: فاصله‌ای که دارد صحبت می‌کند چند متر هست! بعد هم آیا گوشش درست می‌شنود؟ ده‌دهم بوده یا نه‌دهم بوده است؟ آب آورده بوده است پرده صُماخش پاره شده بوده است! نمی‌دانم چه شده بوده است! شخص هزارتا مشکل دارد، گوشش سنگین بوده است یا نه؟! مگر افرادی که در این زمان گوششان سنگین هست و سمعک می‌زنند مگر در زمان امام صادق نبوده‌اند؟! خب اینها هم بوده‌اند. این شش تا را شنیده است ده تا را نشنیده است! **«إِلا و بالله»** و دست هم می‌گذارد [روی قرآن] و راست هم می‌گوید. پیش خودش

^۱ . الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷؛ التوحید، ص ۳۵۳.

راست می‌گوید! دست می‌گذارد روی قرآن که این است و جز این نیست و همین است و امام فرمودند. پیش خودش هم راست هست و می‌رود بر طبقش عمل می‌کند. حضرت موقع صحبت در گوش هرکسی سمعک نگذاشته است و [بگوید:]هان! درست حرفی که من می‌گویم همان را بشنوید خیلی از اینها کاغذ داشتند ثبت می‌کردند. خیلی از آنها نداشتند و خیلی از اینها مطلب را اشتباه [می‌نوشتند].

عدم تمسک به خبر واحد در مسائل اعتقادی

اگر مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - و بسیاری از بزرگان می‌فرمایند: در مسائل اعتقادی نمی‌شود تمسک به خبر واحد کرد به‌خاطر این مصیبت است. چطور من بیایم دین خودم را و سعادت دنیا و آخرتم را در گروی یک روایتی بگذارم که نمی‌دانم از امام هست! اگر بدانم که نقل شده است که حرفی ندارم. خود امام علیه‌السلام بیاید به من بگوید: این، این، این، من همه را می‌نویسم و بعد هم به آنها عمل می‌کنم، دیگر غصه ندارم. ولی من دارم می‌آیم وضعم، زندگیم، اجتهاد، استنباط و ارتباط با مردم، - حالا خودم به جهنم - همه را می‌گذارم بر اساس یک شنیده که آن شنیده نه اصل دارد و نه اساس دارد!

بر فرض هم ابی‌بصیر آدم خوبی بوده است درست بوده است ولی معصوم که نبوده است! آدمی بوده است درست مثل بقیه، اشتباه هم داشته خیلی هم داشته است مثل بقیه اشتباه داشته است! این مسئله و قضیه است! من وقتی داشتم این مسئله اجماع را در آن زمان نگاه می‌کردم دیدم ما همان راهی که اهل تسنن رفته‌اند همان راه را داریم می‌رویم. پیش فلان آقا رفته‌اند و این کتاب [اجماع] بنده را برده‌اند [آن آقا] گفته است: آقا چطور ممکن است ایشان یک هم‌چنین چیزی نوشته است! هفتاد مسئله ارث داریم که هیچ‌کدام از اینها در روایت نیستند پس اینها را باید کنار بگذاریم!

گفتم: نه خیر، هفتصدتا داشته باشیم! حالا به طرف می‌گویم: این قضیه از اصل ایراد دارد! آن آقا می‌گوید: نه آقا، ما هفتاد مسئله ارث [داریم که روایت ندارد!] [من هم] می‌گویم: هفت‌هزارتا داشته باشد! وقتی اصل مسئله خراب است باید تمسک به عموماً کرد به اجماع چه ارتباطی دارد! اینها چیزهایی است که باید آنها را به مطالب کلی برگرداند و نمی‌شود به چیزهایی که... [صوت قطع شد] یعنی با تصور و شاید و ان‌شاءالله کار درست نمی‌شود!

معنای ثقه بودن در کلام امام علیه‌السلام

تلمیذ: پس اصحابی که امام علیه‌السلام آنها را تصدیق کردند آنها را چه می‌فرمایید؟ مثل: «العمری»

ثَقْنِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي»^۱.

استاد: آخر صحبت در این است که گفته‌اند: «ثَقْنَةً» یعنی اینها شمر و یزید نیستند.

تَلْمِيزٌ: یعنی در قولشان ثقه هستند.

استاد: أحسنت!

تَلْمِيزٌ: یعنی درست شنیده‌اند و درست نقل کرده‌اند!

استاد: قولشان ثقه است؛ یعنی شما براساس شنیده آنها به واسطه آن حجیت تنزیلیه می‌توانید ترتیب اثر

بدهید. ولی همان امام گفته است که عقل خودت را به کار بینداز! اینکه امام فرموده است: «فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي

فَعَنِّي يُؤَدِّيَان»^۲ این فرد مورد ثقه من است، یعنی احتمال عناد در او نیست یا احتمال خطا در او نیست؟ احتمال

خطا نیست پس **معصوم»**؟! احتمال عناد و غرض ورزی مثل علی بن ابی حمزه بطائنی، مثل بلالی و امثال ذلک

اینها آن طوری نیستند که دینشان را به دنیاشان بفروشد و امروز بیایند یک حرف بزنند و فردا حرف را برگردانند.

اینها ثقه هستند. همین یونس بن عبدالرحمن که حضرت می‌فرمایند: «فَعَنِّي يُؤَدِّيَان» مگر در امامت

موسی بن جعفر علیهما السلام شک نکرد! مگر همین آقا، یونس بن عبدالرحمن شک نکرد! مگر همین «عَمَّارٌ

مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ كَانَ»^۳ که پیغمبر راجع به عمار فرمود صبح تا شب در خلافت و وصایت

امیرالمؤمنین شک نکرد؟! «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثًا»^۴ عمار که جزوش نبود آن سه‌تای دیگر بودند؛

سلمان و ابوذر و مقداد بودند. این عمار که پیغمبر فرمودند: «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ» یعنی چه؟! این [عمار] از

صبح تا شب هم «مَعَ الْحَقِّ» بود؟! اینکه «مَعَ الْحَقِّ» نبود! متشکک بود شاک بود گیر کرد! عمار به آن مرتبه

از استقامت نفسی نرسیده بود. این قضیه که سهل است هزار قضیه مثل فوت رسول خدا صلی الله و علیه و آله

سلم پیدا شود و این مردم هم برگردند شخص از آن مسیر خودش برنگردد. به آن مرتبه نرسیده بود! بله، آن

مایه را داشت آن واقعیت را داشت و به واسطه وجود آن واقعیت و آن مایه ایمانی و التزام و صفای نفس، خدا

کمکش کرد و دست او را گرفت تا بالأخره برایش سکونت پیدا شد. «سکونت» یعنی آرامش! این آرامش صبح

تا حالا که نبود، اگر صبح تا حالا بود پس چرا نیامدی؟! چرا امام علیه السلام می‌فرماید: «دَارَ دَوْرَةً وَ جَالَ

جَوْلَةً»^۵ این «جَالَ جَوْلَةً»؛ یعنی رفت در خودش، در اوضاع، در این بساط، در این قضایایی که اتفاق افتاد،

۱. الکافی، ج ۱، باب فی تسمیه من راه، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. همان.

۳. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۲.

ترجمه: «عمار با حق است و حق با عمار است هر جا که عمار بوده باشد.» (محقق)

۴. الإختصاص، ص ۶.

۵. همان، ص ۱۰. با قدری اختلاف.

نگاه کرد دید آقا این مردم پشت پیغمبر نماز می خواندند الآن دنبال این آقا رفتند! این افرادی که در جنگ شرکت می کردند دنبال این آقا رفتند! این افرادی که همیشه جزء **مجاهدین فی سبیل الله** بودند دنبال این آقا رفتند، پس چه می شود؟! عمار نگاه نکرد بر اینکه **مجاهد فی سبیل الله**، پشت سر پیغمبر نماز خواندن، آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت کشیدن، اینها همه یک مرتبه از آن إتكاء و إلتجاء و ارتباط با رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم است. آن مراتب پایینی چه؟ آن مراتب پایینی که آن مراتب انسان را نگاه می دارد کجاست! به این [مراتب] نرسیده بود! به این [مراتب] عصر رسید که اینها منافاتی باهم ندارند و آن به جای خود و این هم به جای خود!

حضرت که می فرماید: **«الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنَى يَوْمَئِذٍ»**، بله، البته در بعضی

از موارد هست که در آن موارد خصوص نص بر آن فرد به عنوان جازمیّت و حجیت هست.

فرق بین نواب اربعه با روات و اصحاب ائمه

در زمان ائمه علیهم السّلام این مسئله فرق می کرد تا اینکه این قضیه به زمان غیبت صغری رسید و در زمان غیبت صغری امام علیه السّلام این افراد را به عنوان واسطه بین خود قرار داد. این مسئله اش با آن قضیه یونس تفاوت می کند. آنجا مقام، مقام افتا بود. مقام، مقام بیان حکم بود و مقام بیان روایت و اخبار بود و در آنجا احتمال اشتباه هست لذا امام می فرماید: - ابوبصیر هم مثل بقیه، تفاوتی نمی کند - به همین اصول عادی و متعارف مراجعه کنید؛ **«كُلُّ مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ كُلُّ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»**^۲ باید طبق آن عمل شود لذا مواردی می بینیم و در مسائل مرجحات هم مشخص است بر اینکه بر همین میزان و مبنای متعارف عرفیه مجتهد باید سیر کند در این مقام تعارض، **«خُذْ بِأَعْدِلِهِمَا»** داریم **«خُذْ بِأَوْثَقِهِمَا»**^۳ داریم. در صورتی که اینها همه پیش امام ثقة هستند! آیا امام علیه السّلام که به اهل کوفه می فرماید: **«يونس بن عبد الرحمن ثقة»**^۴ آیا امام علیه السّلام نص و تصریح بر عینیت می کند همان طوری که در زمان غیبت صغری شیعیان مکلف و موظف بودند به آنچه که از ناحیه نواب اربعه که از ناحیه امام زمان علیه السّلام می آمد عمل کنند؟ آن خصوصیتی که بود که عین دستخط حضرت بود و جواب حضرت بود و تعیین حضرت بر اینها بود که اولی؛

۱. الکافی، ج ۱، باب فی تسمیه من راه، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۹.

ترجمه: «هرچه که از کلام ما موافق با کتاب خداست آن را بگیرد و هرچه که مخالف با کتاب خداست آن را رها کنید.» (محقق)

۳. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۳.

۴. رجال الکشی، ص ۴۹۰، ح ۹۳۵.

عثمان بن سعید و [دومی] محمد بن عثمان و بعد هم که سومی همان حسین بن روح و چهارمی هم علی بن محمد سمی.

این چهار نفری که در آن زمان بودند به عنوان واسطه بودند و حکم اینها با ابی بصیر و ابان فرق می‌کرد. ابی بصیر و ابان دو راوی بودند. نه حجیت غیر عادی به آنها اعتبار داده شده بود که حجیت تنزیلی باشند. لذا نگاه می‌کنیم می‌بینیم کلام حسین بن روح برای ما **حجة** همان‌طور که کلام امام **حجة**! ما غیر از این نداریم امام خودش فرموده است: به این عمل کن! درحالی که [مگر] در خود زمان امام این قدر اصحاب نبودند؛ زکریا بن آدم و اینها این همه بزرگان بودند همه اینها بودند و انسان به همه اینها به عنوان **ثقة** می‌توانست مراجعه کند ولی به عنوان **رابط**، لا! به عنوان رابط فقط می‌شود: حسین بن روح! به عنوان رابط می‌شود: عثمان بن سعید! این عنوان **رابط** با عنوان **ثقة** که امام درباره یونس فرمود زمین تا آسمان فرق می‌کند!

تلمیذ: اینکه می‌فرماید: «اجلس فی مسجد المدینة و أفت الناس»^۱

استاد: بله!

تلمیذ: می‌فرماید: فتوا بده!

استاد: اگر شما هم آن زمان امام صادق علیه‌السلام بودید ...

تلمیذ: اگر در فتوا خطا داشته باشد چرا فرمود: «أفت الناس»؟

استاد: «أفت الناس» به عنوان اینکه تو شیعه ما هستی و اخبار را از من أخذ می‌کنی!

تلمیذ: مجتهدی، عالمی، فتوا بده!

استاد: آقا! فتوای مجتهد عالم دیگر بیش از روایت حنظله که نیست؛ [بیش از] «خذ بما وافق» که

نیست [بیش از] «خذوا ما نَظَر فی حلالنا و نَظَر فی حرامنا»^۲ که نیست. همین «نَظَر فی حلالنا و حرامنا»

را حضرت می‌گوید: «اجلس فی مسجد المدینة و أفت الناس بما انزل الله» است. این همین است! منتها

اینکه الآن دارد فتوا می‌دهد اگر یکی دیگری مانند [حنظله] بود و در مسجد کوفه و فتوا می‌داد و مخالف بود

حضرت چه می‌گفتند؟! اینجا دیگر روایت عمر بن حنظله می‌آید. حضرت به هر دو می‌گوید: «أفت الناس».

«أفت الناس» که وحی نشد! اینکه داخل در عصمت نشد! [به] یونس بن عبدالرحمن که می‌گوید: بنشین در

۱. رجال النجاشی، ص ۱۰:

«قال له (أبان بن تغلب بن رباح) أبو جعفر عليه السلام: "اجلس في مسجد المدينة و أفت الناس؛ فإني أحب أن يرى في شيعتي مثلك."»

ترجمه: «امام باقر علیه‌السلام به ابان بن تغلب بن رباح فرمود: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ چراکه من دوست دارم امثال تو در میان شیعیانم دیده شوند.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ص ۶۷.

آنجا و فتوا بده! در اینجا حضرت که مهر عصمت به او نزدند! به عنوان عالم و مجتهدی که مستند اخبار او امام است نه افراد دیگر، مستند روایات او و مستند حکم و ریشه اجتهاد و استنباط او حکم امام علیه السلام است. براین اساس حضرت او را مستعد برای رأی و نظر و اجتهاد دانسته‌اند و فرموده‌اند که بنشین و برای مردم فتوا بده! ولی آیا هر فتوایی که داده فتوای معصوم است یا ممکن است خطا باشد؟ ممکن است خطا باشد، این حرف ماست! ولی آنچه را که نواب اربعه می‌گویند آن دیگر خطا ندارد، آن جنبه رابطیت دارد. در اینجا اعمال ولایت شده است [ولی] در این کلام امام علیه السلام که فرمودند: **«اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس»** اعمال ولایت نشده است!

تلمیذ: نسبت به بعضی [روایت] داریم که دینتان را از اینها بگیرید!
 استاد: آقا! اگر از اینها نگیرند، امام بفرماید بروند از چه کسی بگیرند؟! از نعمان بن ثابت، ابوحنیفه بگیرند؟! حالا که می‌فرماید: بروید بگیرید! در کوفه برویم از چه کسی بگیریم؟ [امام می‌فرماید]: از یونس بگیرید! یعنی شیعه ما یونس است. نعمان بن ثابت، ابوحنیفه فرق می‌کند و او برای دم و دستگاه فلان است. این یونس برای ماست. ولی آیا این یونس با این کلام امام که دینتان را [از یونس] بگیرد معصوم شد؟! *تلمیذ: نه!*

استاد: خب تمام شد!
تلمیذ: بر فرض خطا در فتواها، ممکن است خطا سرایت کند!
 استاد: آن خیار فروش که در کوفه دینش را از یونس بن عبدالرحمن می‌گیرد قبول! ما آن را می‌گیریم اشکال ندارد. ولی آیا اگر یک نفر شبیه یونس بود امام به او می‌فرمود که دینت را از او بگیر و شخص دیگر را قبول نکن؟! تو خودت هم برای خودت آدمی هستی! به طور کلی امام علیه السلام چه می‌فرمایند؟! لذا مگر همین یونس در امامت موسی بن جعفر علیهما السلام شک نکرد؟! پس چه شد؟! آن همه تعریفهایی که امام صادق علیه السلام کردند کجا رفت؟ اینها همه حکایت از این می‌کند که جری ائمه علیهم السلام در میان مردم جری متعارف بوده است.

[از حضرت سؤال می‌کند] که من در کوفه سراغ چه کسی بروم؟ حضرت می‌فرماید: سراغ یونس برو! یونس عالم است و مطالب را از ما می‌گیرد. سراغ او برو! ولی من به او با این کلام، عصمت نمی‌دهم. عصمت اختصاص به من دارد و دیگری غیر از من معصوم نخواهد بود. من به او در صورت خطا حجیت می‌دهم و در صورت عدم خطا حجیت دست من نیست، چه من بگویم و چه نگویم کلامش مطابق با واقع هست. خبری را که از من نقل می‌کند فتوایی که از من می‌دهد مطابق واقع هست. تنفیذ و تصریح امام علیه السلام به وثاقت

^۱. با توجه به تحقیق انجام شده مرحوم مامقانی در تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، باب یونس بن عبدالرحمن، ص ۳۳۸، نسبت فطحی بودن ایشان را مطرح و سپس رد می‌کند. (محقق)

یونس این تصریح برای موارد خطاست یعنی مورد خطا **مَعْفُورٌ عَنْهُ** است. آن را من می‌دهم. آن تضمین و گارانتی برای انجام دادن این عمل را من می‌دهم و اگر من ندهم و تو پیش جناب یونس رفتی و انجام دادی و عمل کردی، خطا کردی بایست آن را دوباره بروی انجام بدهی! خدا تو را عقاب می‌کند که به چه حجت و تنجز شرعی این را انجام دادی؟! نعمان را من تضمین نمی‌دهم. افراد دیگری که در آنجا بودند در آن زمان را تضمین نمی‌دهم. سُفیان را [تضمین] نمی‌دهم آن عبدالله بن عمرو را [تضمین] نمی‌دهم. اما راجع به یونس، من این تضمین را می‌دهم و این تضمین به تتمیم جعل برمی‌گردد که آن تتمیم جعل در مقام بروز خطاست نه در مقام ثواب و در مقام اصابت! آنجا دیگر تتمیم جعل نداریم. فی حدّ نفسه خود آن واقعه خودش در آنجا هست و آن نیازی به این قضیه ندارد.

لذا در مورد روایاتی که اهل تسنن هستند و ثقّه‌اند ما برای چه عمل می‌کنیم؟ آیا امام در آنجا حجیت تنزیلی داده است؟! نه، خود ما می‌گوییم: آقا یک آدم سَنّی است، خب باشد ولی آدم صادقی است مگر آدم صادق فقط اختصاص به شیعه دارد؟!

الحمد لله مسلمان‌ها که خیلی عالی، واقعاً از اینها راستگوتر در دنیا پیدا نمی‌شود! از اینها درستکارتر پیدا نمی‌شود! از اینها چیزتر پیدا نمی‌شود! انگار هرچه هست فقط برای ماست و همه صدقات‌ها برای ماست و همه کارهای درست برای ماست! بقیه، از این نقطه ایران پای‌تان را بیرون بگذارید همه در دنیا دروغگو هستند! همه منافق هستند! همه کَلْک هستند! فقط در این دایره که می‌آید آن‌هم فقط یک قسمت و یک نقطه‌اش هست یعنی یک بخشش را اگر بخواهیم چیز بکنیم [درست می‌گویند] و بقیه همه تکلیفشان معلوم است! نه آقا این طور نیست! سَنّی هم هست که بسیار آدم صادق، بسیار آدم خوب، بسیار آدم درست است. یهودی هم هست بسیار آدم درست و صادق است و کارش را درست انجام می‌دهد حالا مطلب به او نرسیده است. مسیحی است بسیار آدم درست و فلان و این حرف‌ها.

اهمیت داشتن وجدان برای ارتباط با خدا

بنده جایی رفته بودم و کیفم افتاده بود. در کیفم دوهزار دلار بود. وقتی که دوباره مراجعه کردیم با یکی از دوستان بودیم فردی آمد و گفت که خصوصیاتش را بگو؟ گفتم: این است! گفت: بفرما! خب این می‌توانست بردارد یا نه؟ چه کسی بود؟ یک مسیحی بود. یکی از مسلمان‌ها در ایران این کار را می‌کند؟! در همین ایران خودمان! از یک دلارش نمی‌گذرند حالا دوهزار دلار پیدا کرده باشد! [مسیحی] گفته است بفرمایید! درحالی که می‌توانست بردارد بگوید: نه، من ندیدم! صاف در روی آدم نگاه بکند و در چشم آدم نگاه کند دروغ بگوید! هستند از این افراد که در چشم آدم نگاه می‌کنند و دروغ می‌گویند! انگار وحی آمده، صاف!

یعنی اصلاً چطور اینها تمرین دروغ می‌کنند! واقعاً خیلی عجیب است! یک کسی آن قدر تمرین دروغ کرده است که همین طور دروغ می‌گوید و تبسم هم می‌کند و صاف دروغ می‌گوید، عجب! می‌گویند: تو پسر زید بن ارقم هستی؟ بله، بله، بله، شما را می‌شناسم! این خودش یک هنری است! این اصلاً یک هنر است که انسان از نقطه نظر استقامت نفس و طمأنینه و سکونت به مرتبه‌ای برسد که صاف در چشمش نگاه کند و اصلاً نه رنگش برگردد نه زرد بشود نه سفید بشود نه در فکر برود، همین طور صاف صاف بگوید: بله، بله، بله، من می‌شناسم! مدتها با پدرت ارتباط داشتم! چه داشتم و فلان و این حرف‌ها! انگار نه انگار اصلاً این به هیچ وجه [تغییر حالت پیدا نمی‌کند] اینها همه کار می‌توانند بکنند درحالی که [غیر مسلمان این طور نیستند]! چه چیزی باعث شده و داعی شده برای اینکه او این کیف را نگه دارد؟ وجدانش! درحالی که می‌دانست کسی ندیده است. هیچ کس از این قضیه خبر ندارد حتی یک کلاغ هم ندیده است که فلان کیف اینجا افتاده است! او آن وجدان را دارد ولی ما نداریم! او مسیحی است ولی وجدان دارد! آنچه که در ارتباط بین انسان و خدا به درد می‌خورد «وجدان» است! این **أشهد أن لا اله الا الله** ما به درد نمی‌خورد! این [اثر سجده روی] پیشانی گذاشتن و این بادکردن‌ها به درد نمی‌خورد! آن وجدان به درد می‌خورد! حالا آن وجدان در یهودی باشد، در مسیحی باشد، در سنی باشد، در گبر باشد، در ملحد باشد و در هر کسی می‌خواهد باشد. آن وجدان است که دست آدم را می‌گیرد و آن وجدان است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند! همه اینها کف است! همه اینها ظاهر است! همه این داد و بیدادها، همه اینها برخواسته از مراتب نفس است!

اهمیت رؤیت روایات اهل تسنن برای فتوا دادن

نه آقا این طور نیست! مجتهدی که بخواهد فتوا بدهد و نظر اهل سنت را در این قضیه نبیند فتوای او ناقص است. باید برود [روایات اهل تسنن را] ببیند. لذا مرحوم آقای بروجردی رحمه الله علیه در این قضیه برای همین جهت تأکید می‌کردند. بسیاری از روایاتی که ما داریم روایات صحیح از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم آمده است درحالی که از ائمه نیامده و درست هم هست هیچ اشکالی هم ندارد به صرف اینکه اینها سنی هستند که همه چیز خراب نمی‌شود. این قضیه‌ای که من خدمتتان عرض کردم که آن آقای ... راجع به کیفیت ماهیت صحبت کردند که چطور می‌شود انسان یک ماهیتی را بتواند استحصال کند، این به این برمی‌گردد که ما چگونه می‌توانیم ماهیت و مفهومی به نام اقتراب به عصمت و به نام تقلل خطاء در اصابت واقع، در موضوعات و احکام خارجی برسیم! این یک مسئله عادی و مسئله ظاهری است.

شما وقتی که در کنار امام صادق علیه السلام هستید اگر امام به شما این طور فرمود: وقتی پیش یونس می‌روی هر چه گفت، لام تا کاف حق مخالفت نداری و عین آنچه را که گفت باید پذیری! آن وقت این کلام،

کلام خود امام می‌شود. هر چه او گفت! این طور! یا نه، طرف پیش امام نشسته است بقیه هم نشسته‌اند. به حضرت می‌گوید: من به چه کسی مراجعه کنم؟ حضرت فرمودند: مگر تو در کوفه نیستی؟ گفت: بله! حضرت فرمودند: برو در کوفه، یونس در کوفه هست! «فَمَا أَدْبَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّبَان» یا می‌فرماید: برو در آنجا بنشین و فتوا بده! نشستن در آنجا و فتوا دادن برای کسی که پیش یونس می‌رود، این مسئله همه قضیه نیست که تمام شد و صددرصد همان طوری که شما پیش امام صادق علیه‌السلام می‌نشینید همه قضیه است! وقتی که پیش امام باقر و امام رضا علیهما‌السلام می‌نشینید تمام مسئله است، دیگر در خارج از چارچوب حضور امام رضا علیه‌السلام بطلان محض و کفر محض و شرک محض و ضلاله محضه است این می‌شود همه‌اش.

پس در خدمت امام رضا بودن یعنی همه مسئله، پیش امام صادق هم این طور! حالا اگر همین امام رضا گفتند: بلند شو پیش «سکونی» برو و بین او چه می‌گوید. آیا قضیه همین است؟! همین حکم را باید بار کرد؟! نه، مگر اینکه لحن امام و کیفیت تخاطب و موقعیت، إحراز تخاطب و شرایط و قرائن اقتضا کند که حضرت بفرماید: این نازل منزله من است! آن حجیت تنزیلیه؛ این کلام او، کلام من است و هیچ قابل برای تخلف نیست. اگر این طور شد آن وقت شما می‌توانید کلام او را کنار روایت قرار بدهید و ترجیح بدهید. اگر این طور است! شما الآن می‌توانید کلام حسین بن روح را به عنوان یک روایت بیاورید و به آن استناد کنید ولی نمی‌توانید به فتوای یونس بن عبدالرحمن که حضرت می‌فرماید: برو در کوفه بنشین و فتوا بده، استناد کنید! نه، آن برای خودش هست. کلام یونس را که [از] امام نقل کرده است آن را ملاک قرار می‌دهی، نه اینکه یونس الآن در اینجا چه فتوایی داده است؟! آن برای خودش! ارتباطی ندارد.

تلمیذ: اگر خطائی هم از آنها مشاهده کنیم بگوییم: امام علیه‌السلام قائل به تسامح شده‌اند. فروعات مهم نیست حالا این خطا هم کرد اشکال ندارد!

استاد: شما مؤید هستید یا مخالف هستید؟

تلمیذ: در فروعات خیلی اهمیت ندارد که صددرصد مطابق با واقع باشد!

استاد: اهمیتی ندارد؟! حالا هر چه گفت!

تلمیذ: نه صددرصد نباشد طوری نیست، قدری مسامحه کرده‌اند!

تلمیذ: بر مبنای عقلی باشد مثلاً مرحوم آقا در زمان حیاتشان می‌فرمودند: به فلانی مراجعه کنید. خود حضرت تعالی می‌فرماید: شما طهران هستید به آقای فلانی مثلاً مراجعه کنید.

استاد: بله، من هم همین را دارم می‌گویم!

تلمیذ: در زمان مرحوم آقا هم بود.

استاد: مشکل ما همین بود! مشکل ما و درد ما اتفاقاً بعد از ارتحال مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه -

همین بود که آنچه را که ایشان می‌فرمودند، از این دایره خارج نبود یعنی همین بود.

بنده اطلاع دارم که ایشان افراد را به بعضی ارجاع می‌دادند که من قطع به خطاء در کیفیت بیان مراد آنها

دارم. قطع دارم، نه ظن! قطع دارم! چون برای خود من مرآت و کرات حاصل شده است که آنها کلام ایشان را اشتباه فهمیدند! حالا نمی گویم که خدای نکرده آنها اهل غرض و مرض و این چیزها بودند نه خب بشر هستند. عرض کردم خدمتتان بشر است. هر شخصی دارای یک خصوصیات مختص به خودش هست؛ یکی استعدادش زیاد است حافظه اش کم است. یکی حافظه اش زیاد است استعدادش کم است. یکی گوشش سنگین است.

بنده در مجلسی بودم که ایشان مطلبی را به ما فرمودند، وقتی بیرون آمدیم شخصی یک راه دیگری [می رفت] گفتم: آقا این را گفتند! گفت: نه، نگفتند! [گفتم: آقا من با گوش خودم شنیدم]. این اصلاً نشنیده بود! نه اینکه حالا شنیده بود و اشتباه فهمیده بود! بنده خدا نشنیده بود. آدم گاهی اوقات یک کلمه می خواهد بشنود همین که این لیوان را آب می کنم دو کلمه از مطلبی که شما می گوید از ذهنم ذهول پیدا می کند. بله، ممکن است که یک صدای «تَقَى» آمده است همان صدای «تَقَى» که آمده تا شخص متوجه شده [دو کلمه را نفهمیده است]. اینجاست که ما می گوئیم که مجتهد باید دقت بکند. اجتهاد همین طوری پشمکی نیست هر کسی دو تا کلمه بردارد بخواند! دُم شتر به زمین می رسد! باید بیاید ببیند که مسئله و حکم چه بوده است؟ آن وقت در این خصوص با این توجه و با این کیفیت و با این دقت و با این ظرافتی که دارد من بگویم: اجماعی که فقهاء در یک زمانی بودند و داشتند اجماعشان حجت است و اگر حکم خلاف بود امام علیه السلام وظیفه داشت از باب لطف بگوید! امام حسین را گرفتند و کشتند و چه کردند! لطف خدا کجا رفته بود که این پسر پیغمبر را از دست یزید و فلان نجات بدهد و اهل بیت پیغمبر را دربدر کوه و بیابان نکند! لطف خدا کجاست؟! لطف خدا کجا رفته بود که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم را آمدند و به آن بساط کشاندند و آن اولی و اَحَقَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ فِي السَّمَاءِ را خانه نشین کردند و دونفر سه نفر رفتند؟! لطف خداوند کجاست! [می گویند:] لطف خدا در اینجا اقتضا فلان می کند! لطف خدا برای دو سه تا عمار و ابی ذر و مقداد در مدینه اقتضا می کند؟ مردم یمن چه! لطف خدا برای اینها کجا رفت! [برای مردم] مکه [لطف خدا] کجا رفت؟! برای نقاط پایین تر، بالاتر، ایران، غیر ایران، [لطف خدا] کجا رفت؟! فقط مربوط به آن دو تاست؟! آن هم با آن وضعیت! این چیزهایی است که شروع کردن به درآوردن و درست کردن و فلان کردن، از این مسائلی که بالأخره خودتان هم دیده اید و مطالعه کرده اید که اینها همه ادله واهیه برای اثبات این قضیه است که اگر در یک طبقه یک عده...

خب بگو اشتباه است! اینکه دیگر این قدر مؤونه ندارد که خودت را به دردرس بیندازی و مدام دلیل بیاوری و فلان کنی! آن هم با این ادله! [بگو] آقا اشتباه کردم! [می گویند:] مگر می شود که چهار نفر چه کنند و چهل تا فقیه در یک زمان همه یکی بگویند، [بعد بگوئیم اشتباه کرده اند!] چرا نمی شود! آقا می رود بالای منبر نظرش را می گوید چهار هزار نفر، همه می پذیرند حالا که شد! فردا همین آقایی که بالای منبر است می آید

نظرش عوض می شود همین چهار هزار تا دوباره می پذیرند، چطور اینجا شد! آنهایی هم افرادی مثل بقیه هستند. تا نگاه می کنند می بینند او! این استادشان یک هم چنین فتوایی داده است کمی دست و پایشان شروع به لرزیدن می کند و آنها هم فتوا می دهد دوتا می شود! این هم نگاه می کند می بیند آن دوتا دادند و این هم می دهد سه تا می شود درحالی که ... این کم کم اجماع می شود و صدنفر همه یک حرف را می زنند! صدنفر، اصلاً اینکه پایه ندارد اساس ندارد. اینجاست که انسان باید بیشتر فکر کند و بیشتر توجه کند و برای رسیدن به مطلب باید یک خرده دقیق تر باشد و مسئله باید دقیق تر باشد.

بله، امام علیه السلام که نسبت به فروع همان طور که شما می فرمایید چیز ندارند به خاطر این است که مسئله فروع ... حالا غیر از آن مسئله اصول که همان مبانی مبدأ، معاد، عصمت، رسالت، امثال ذلک و اینها باشد که آنها پایه و اساس خود شریعت را تشکیل می دهند. [اگر] ما در مسئله امامت تشکیک کنیم بنابراین مسئله به جای دیگر کشیده می شود و همان حرف هایی که فعلاً دارد مطرح می شود. الآن مسائلی که دارد مطرح می شود و به جاهای دیگر زده می شود برای چیست؟! به خاطر این قضیه است؛ تشکیک در مسئله امامت است.

فرق بین عصمت کلام با حجیت کلام

شما وقتی که عصمت را از امامت بردارید کلام معصوم از حجیت می افتد وقتی که از حجیت افتاد آن وقت اعلامیه حقوق بشر می آید جای او را می گیرد! اینها همه اش به خاطر خط سیری است که می خواهد آنجا برود! امام می گوید که باید در این اصول محکم باشید. امام معصوم هست همان طوری که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم معصوم بود. امام معصوم هست همان طوری که تک تک آیات قرآن معصوم است. کلام امام عصمت دارد. حالا معنای این کلام امام علیه السلام عصمت دارد آیا آن کلامی است که از دهان امام خارج می شود یا آن کلامی است که شما از دهان ابوبصیر می شنوید؟! این حرف ماست! کلامی که شما از ابی بصیر می شنوید عصمت ندارد بلکه حجیت دارد! عصمت ندارد! بحث دوتا است؛ ما بحث عصمت می کنیم و بحث حجیت.

قرآن چه در دست مقدار باشد آن قرآن یکی است، همان قرآن در دست یزید باشد آن هم یکی است. قرآن، قرآن است! اگر به آن عمل نمی کنیم یک مطلب دیگر است. در صورتی که در قرآن دست نبرده باشیم! همان قرآن به خاطر آیاتی که دارد این آیات عصمت دارند حالا هر جا می خواهند باشند. همین کلامی که امام علیه السلام [می فرماید را] اگر اَبان نقل کند و محمد بن مسلم نقل بکند برای شما **حجّة**، همین کلام را یزید از امام صادق نقل کند **لیس بحجّة**.

تلمیذ: در یک مجلس امام علیه السلام به سه نفر در مورد یک مطلب سه حکم مختلف فرمودند.

استاد: خب پس برای همین است!

تلمیذ: کدام را باید بگوییم که صددرصد حق است؟

استاد: احسنت! پس شما مؤید هستید!

تلمیذ: از کجا می‌شود این را تشخیص داد؟

استاد: همین! انسان باید به آن ملاک برای کلام امام برسد! تشخیص بدهد که کدام یک از اینها تقیّه بوده است. تشخیص بدهد که کدام یک از آنها به خاطر واقعه شخصیّه بوده است. تشخیص بدهد کدام یک از اینها به خاطر عدم بیان وقت حاجت بوده است. وقتی همه را تشخیص داد همه این احتمالات را کنار زد به یک احتمال واقع رسید که **أقرب إلى الواقع** [است] اینکه بنده الآن عرض کردم چند دقیقه پیش ...

تلمیذ: قطعی نیست ظنی است!

استاد: باشد! اشکالی ندارد، آن ظن برای ما حجت می‌شود.

تلمیذ: اصلاً راهی برای رسیدن به احکام قطعی دین خدا نداریم!

استاد: چرا در ضروریات و اینها هست.

تلمیذ: در محکّمات و ضروریات!

استاد: در ضروریات و محکّمات قطعیات داریم و در غیر از آنها نداریم! الآن در مسئله خمس در هبه؛ یک عده می‌گویند: نه، [خمس ندارد]. بنده می‌گویم: باید باشد. همین روایت را او این‌طور می‌فهمد و همین روایت را من‌طور دیگری می‌فهمم. درحالی‌که هر دوی اینها یکی است. بنده، نه به اعلامیه حقوق بشر مراجعه کردم که بگویم خمس [دارد یا ندارد] آن که اصلاً خمس متوجه نمی‌شود.

تلمیذ: این ظن شخصی است!

برگشت ظن نوعی به ظن شخصی

استاد: هر کسی همین است! آن‌هم ظن شخصی است اصلاً ظن نوعی نداریم. هر کسی حتی بخواهد بگوید: ظن نوعی، باز به ظن شخصی خودش [به مطلب] رسیده است؛ یعنی از ظن شخصی خودش سرمایه قرار داده است برای رسیدن به ظن نوعی که همان ظن متعارف است. باز آن متفاهم عرف برای او ایجاد یک ذهنیت می‌کند که آن ذهنیت و مسئله عرف را در مسائل ظنیه، مرآت برای ذهنیت نفس قرار می‌دهد.

همین روایتی که خیلی‌ها به این روایت استناد می‌کنند و می‌گویند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **چیست این مردم می‌گویند که ما علم غیب داریم! من در خانه داشتم دنبال فلان کس می‌گشتم پیدایش نکردم آن وقت می‌گویند که ما علم غیب داریم!**

۱. الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۲۵۷. افق وحی، ص ۱۶۸:

«عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبَرَاءُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَ هُوَ مُغَضَّبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ "يَا عَجَبًا لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَلَأَنَّهُ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْوتِ الدَّارِ هِيَ" ...»

بنده دیدم بسیاری از افراد اهل کلام در کتب خودشان بر عدم علم غیب امام به این روایت استناد می‌کنند! این قضیه برای من چیز بود و البته قابل برای توجیه هست که چطوری این علم امام علیه‌السلام از مرتبه خود آن تنزل واقع و ظهور در نفس در اینجا می‌تواند گیر کند؛ اگر امام بخواهد، آن علم را در نفس خودش بیاورد و اگر نخواهد، در همان مرتبه نفس خفی نگه دارد و نگذارد که نسبت به واقع اطلاع پیدا کند. این در اختیار امام است و خود امام می‌تواند این کار را انجام بدهد.

حرمت اطلاع بر صورت ملکوتی افراد

یکی از رفقای ما چندی پیش به من می‌گفت که من وقتی با افراد برخورد می‌کنم، اگر بخواهم به آن صورت برزخی آنها اطلاع پیدا می‌کنم. گفتم: نه نباید چنین کاری انجام بدهی، یک وقتی انسان خواهی نخواهی برایش یک مسئله روشن می‌شود خب آن دست خودش نیست. صور برزخی برایش تمثیل پیدا می‌کند این چیز نیست. یک وقتی نه، [خودش می‌خواهد].

یک وقت من از یک جایی می‌خواستم بیایم نشسته بودم منتظر بودم که وقت حرکتان بشود دیدم که تقریباً زوج جوانی با یک پسر بچه شش هفت ساله آمدند و پیش من نشستند و این شخص خودش را معرفی کرد و یک پزشک بود. گفت که آقا من می‌خواستم خدمتان این مطلب را بگویم که این بچه ما خیلی می‌خواهد با شما صحبت کند. گفتم: بیا آقا جان! آمد و نشست و با او گرم گرفتیم و این حرف‌ها و خیلی...! بعد، از جمله مطالبی که ایشان گفت این بود که این بچه صورت برزخی افراد را می‌بیند و این برای ما دردسر شده است. از جمله مطالبی که می‌گفت - بعضی قابل گفتن نیست اگر بخواهم توضیح بدهم معلوم می‌شود، بگذار به اجمال بگذارم - این بود که بچه را در یک جا آوردیم در یک مجمع آقایان که اینها به او یک چیزی بگویند، اما تا وارد شد یک فریاد کشید و اصلاً فرار کرد، دنبالش رفتیم. گفت: نه، من اینجا نمی‌آیم و بعد تعبیرهایی آورد که آنها دیگر بماند و آنها را نمی‌گوییم. می‌گفت: حاج آقا ما گیر کردیم! او اینجا فقط به شما گیر داده است که این چیز است. من آمدم کمی با او صحبت کردم و فلان و این حرف‌ها، بعد به پدر و مادرش هم گفتم که چه کار کنند که این قضیه یک مقداری بعد منتفی شود و وقتی یک هم‌چنین حالی پیدا شد اینها چه عکس‌العملی نشان بدهند. خب این [بچه] که الان اینها را بیان می‌کند در اختیارش نیست. ولی یک آدم بزرگ نه، گفتم که جایز

«سدیر گوید: من به اتفاق ابوبصیر و یحیی بزاز و داوود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه‌السلام نشسته بودیم در این وقت حضرت وارد اطاق شدند درحالیکه آثار غضب در چهره‌شان مشهود بود و هنگامی که نشستند فرمودند: تعجب می‌کنم از افرادی که خیال می‌کنند ما علم به غیب داریم درحالی که جز خدای متعال کسی عالم به غیب نمی‌باشد همین پیش از این خواستم فلان کنیز خود را تنبیه کنم از دست من فرار کرد و من ندانستم که در کدام اطاق پنهان شده است...»

نیست شما این کار را بکنید! برای چه؟! یک وقتی خودش می آید یک وقتی نه، شما می خواهید! گفتم که اطلاع بر صورت ملکوتی افراد، اطلاع بر سر است و اطلاع بر سر مؤمن حرام است! درحالی که همین مسئله را اگر در غیر از این زمینه باشد می گویند: نه آقا چه اشکالی دارد! اطلاع بر سر در صورتی که انسان برود جایی خبری [بدهد] از نظر ظاهر، این هم همین است. خداوند یک قدرتی به کسی بدهد که اعمال این قدرت اختیاری باشد و اعمال این قدرت، اطلاع بر سر است. اگر این بخواهد اطلاع پیدا کند [که] این شخص صورتش چیست آیا نسبت به او حالش تغییر نمی کند؟ تمام شد! پس این چه می شود؟ گفتم: جایز نیست. اینکه الآن می گوید: من می توانم! آیا این خلق می کند یا واقعیت است و این از او کشف می کند؟ واقعیت است! این بخواهد کشف می کند و نخواهد نمی کند و این مسئله برایش به اختیار و اراده اوست.

حضور عینی تمام مُلک و مَلکوت و ماسوی الله در نفس امام زمان علیه السلام

علم امام هم همین است امام بخواهد در اختیارش هست و بخواهد نسبت به این مسئله اطلاع پیدا می کند درحالی که همه چیز در قلب امام علیه السلام هست؛ ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نَهْفِي ۖ إِمَامٌ مُّبِينٌ﴾^۱ تمام مُلک و مَلکوت و ماسوی الله در نفس امام زمان علیه السلام همه حضور عینی دارد نه علمی! - علمی به عنوان علم حصولی، نه به عنوان علم حضوری، علم حضوری همان عینی است - حضور عینی و تجسمی دارد چون واسطه اوست و وقتی واسطه او باشد یعنی همه از نفس کلی او تشکّل خارجی و جزئی پیدا می کند. تشکّل جزئی! چطور ممکن است آن علت کلی متوجه معالیل جزئی نباشد؟! چطور ممکن است؟! این نفس امام علیه السلام می شود! ولی صورت علمی نفسی به دست خودش هست که این را بیاورد و آن را بیاورد.

علت کتمان علم غیب توسط امام

بعد من به یک روایتی برخورد کردم که آقا اصل این روایت یک چیز دیگر است! در آنجایی که حضرت امام صادق علیه السلام این را می گفتند آنجا ابوحنیفه بوده است و حضرت به خاطر ابوحنیفه آن طور فرموده اند. [وقتی] طرف (ابوحنیفه) رفت، اَبان با دونفر دیگر در آنجا بودند گفتند: یابن رسول الله ما که [شما را] می شناسیم! اینها را دیگر به ما نگو! دارید ما را هم سر کار می گذارید؟! ما را دیگر چرا؟! حضرت فرمودند: مگر ندیدی ابوحنیفه آنجا بود! بعد حضرت فرمودند: «ما من شیء فلان الا اینکه در نفس ما هست».

[شخص می گوید:] حالا این یک چیزی شد و راحت شدیم و قضیه درست شد. امام علیه السلام ده نوع

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۲۲:

«ما هر چیزی را در امام آشکارا به شمارش و حساب آوردیم.»

حرف می‌زند. بله، اگر امام [حرف بزند] آنجا این ابوحنیفه کذا و کذا، هزارتا قضیه درست می‌کند. نفس معاند او به اشتعال درمی‌آید، تحریک حساسیت و حسد و کینه او می‌شود لذا امام مجبور است در اینجا این طوری حرف بزند.

گاهی اوقات که ابوحنیفه پیش امام می‌آمد حضرت می‌فرمودند: «اگر کسی خواب دیده است بیاید او تعبیر کند! ابوحنیفه اینجا نشسته است بیاید تعبیر بکند!» این چه می‌شود؟ ما از اینجا استفاده می‌کنیم امام علیه‌السلام در میان اجتماع به همین نحوه‌ای برخورد می‌کرد که لازمه یک نوع مدارای اجتماعی است و لازمه یک نوع امور عادی است. آیا امام می‌گفت: چون من امام صادق هستم پس گور پدرش هرچه [می‌خواهد بشود]؟! نه، این طور نبوده است.

آن زمان امام زمان علیه‌السلام است. زمان امام دیگر امام با کسی شوخی ندارد! دیگر نه ابوحنیفه پیدا می‌شود و نه غیر ابوحنیفه که حضرت بخواهد تقیه کند. حضرت می‌آید و می‌گوید: مطلب این است. تمام شد و رفت! ولی ائمه ما این طور نبودند هزارتا ابتلاء داشتند. آن وقت ما آن نصفه کلام را می‌گیریم که حضرت می‌فرماید: «دنبال می‌گشتم پیدا نکردم!» آن مطلب بعدی که [حضرت] می‌گوید نمی‌گیریم. آن را باید انسان به دست بیاورد! آن ملاک، رسیدن به یک ملاک واقعی و حقیقی است البته صحیح از روی مبانی! آن وقت بعد بیاید آن مطالبی که ممکن است مخالف باشد بر آن مسئله یقینی حمل کند.

لذا باید آن مبهمات را در باب ارجاع اطلاق بر تقیید حمل بر آن متعینات کرد. شما در باب ارجاع اطلاق بر تقیید می‌گویید: اول یقین به مقید دارید وقتی که یقین به مقید داشتید یقین به خاص داشتید یقین به مبین داشتید آن وقت مجمل را حمل بر آن می‌کنید، عام را حمل بر خاص می‌کنید، مطلق را حمل بر مقید می‌کنید. باید جنبه اول محفوظ باشد تا اینکه بعد بتوانید نسبت به آن اقدام کنید.

حالا عجیب [اینجاست] من پیش آن شخص رفتم - اینجا جالب است - بعد گفتم که حالا این طور امانت [داری] کرده است خواستم خودم صد دلار به او بدهم! آنچه کردم نپذیرفت! یک مسیحی که معلوم نبود حقوقش ماهی سیصد دلار بود یا چهارصد دلار، این حدودها که بیشتر نیست! دوهزار دلار، در هم چنین مواردی باید بگیرد حال کند اما هرچه کردم صد دلار [را] نپذیرفت به هیچ وجه! گفتم که من کاری نکرده‌ام! شغل هر روز من هست! نه اینکه برای شماسه هر روز چندتا از این موارد پیدا می‌شود و کار هر روز من است. من را که نمی‌شناسد ما را که ندیده بود. من به زور صد دلار در جیبش گذاشتم؛ آن دوست ما دید که این قبول نمی‌کند پنجاه دلاری در جیبش گذاشت و ما آمدیم.

شما واقعاً این رفتار و این اخلاق و این چیز را ببینید! آیا واقعاً اگر این شخص با این وضعیت یک مطلبی را بگوید مورد وثوق نیست؟! این با این صداقت و با این حیثیت نفسانی، مورد وثوق نیست و اینها به درد رشد

نمی‌خورند؟! به درد استكمال و هدايت نمی‌خورند؟! فقط ما مسلمان‌ها آن‌هم شیعه آن‌هم یک طیف خاص به درد می‌خوریم؟! فقط ما اینجا [مورد نظر] هستیم و دیگر همه دنیا به جهنم! نه آقا این‌طور نیست!

شما برای کاری می‌روید اما تا پول ندهید کار را راه نمی‌اندازد! کسی که دارد حقوق می‌گیرد کسی که از پول ملت دارد حقوق می‌گیرد، نشسته کار و وظیفه واجب و الزامی خودش را بدون اینکه از شما رشوه بگیرد انجام نمی‌دهد. شیعه هم هست، اثناعشری! آن وقت این شخص با آن شخص مسیحی یکی است؟! این آقا با آن یکی است؟! فقط همین با یک **أشهد أن لا اله إلا الله** گفتن کار تمام می‌شود؟! **أشهد أن لا اله إلا الله** در سرش بخورد! **أشهد أن لا اله إلا الله** گفته که دزدی کند؟! **أشهد أن لا اله إلا الله** گفته که در چشم مردم نگاه کند دروغ بگوید؟! این معنی **أشهد أن لا اله إلا الله** است؟! **أشهد أن لا اله إلا الله** به این معناست که برود حقه‌بازی کند! این است؟! بله، از آن طرف هم هست! همه‌جا دارد دیگر! در همه‌جا هم آدم با وجدان پیدا می‌شود آدم بی وجدان هم پیدا می‌شود همه‌جا همین‌طور است! مخصوصاً در وجدان علمی، این خیلی مهم است! وجدان علمی و اعتقادی از وجدان مادی خیلی دقیق‌تر است! ممکن است کسی در مسائل مادی و اینها بگذرد و کارش درست شود ولی از وجدان علمی، وجدان اعتقادی، حُبّ و بغض‌ها و ارتکازات نفسانی، خیلی مشکل است که انسان چطور در مسائل دست نبرد و همان‌طور که هست بگوید. حُبّ و بغض‌ها و شکل‌گیری‌ها، نیاید آن را در بیان مطالب تغییر بدهد و کم و زیاد [کند]! آخر آدم می‌تواند یک مطلبی را هم چنین نرم بگوید، سفت بگوید، صریح بگوید، کمی در حرکات چشم و حرکات دست مسئله را به‌طوری به‌وجود بیاورد که [برعکس جلوه بدهد].

این نویسنده‌ها را ندیده‌اید؟! این نویسنده‌ها وقتی که می‌خواهند یک واقعه را تحریف کنند از بیست صفحه قبل شروع به زمینه‌سازی و مقدمه می‌کنند. این قضیه در روزنامه‌ها خیلی مشهود هست که روزنامه‌نگارها وقتی بخواهند که یک مسئله را بیان کنند از کیفیت صحبت یک چیزهایی هم به آن اضافه می‌کند که مخاطب و فضای ذهنی مخاطب را به یک فضای دیگری برمی‌گردانند تا بتوانند به آن مسئله برسند. این خبرنگارها، اصلاً اینها کلاس برای خودشان دارند که چطوری یک واقعه را بیاورند و بر طبق همان کیفیت عوض کنند و شکل بدهند و مسئله را برگردانند. این مسئله خیلی مهم است!

لذا انسان چطوری می‌تواند به این قضایا و وقایع تاریخی برسد؟! اینجا است که باید خیلی دقت کند؛ در نقل مسائل تاریخی، حُبّ و بغض‌ها و انتساب‌ها همه نقش دارند.

تلمیذ: ???

استاد: **بغضاً لأبيك** چرا هست در غیر از آنجا هم هست!

تلمیذ: **ظاهراً فقط اینجا هست!**

استاد: نه در غیر آنجا هم هست!

تلمیذ: جایی در مقاتل ندیدم در هیچ مقتلی بغضاً لأبیک ندیدم، ملا در بندی خیلی مستند نیست؟
استاد: نه، ایشان مفرط بوده است! چیز عادی است. همه که یک‌طور نبودند! نه اینکه سی هزار نفر
بگویند: بغضاً لأبیک! یک نفر در آنجا بود از همان سنان و افرادی که چیز بودند این را گفته است. بله، یکی
گفته است: بغضاً لأبیک! یکی می‌گوید: بیا دست بیعت بده!

تلمیذ: مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیه - *أنا قتیل العبرات* را معنی می‌کند که
معاویه چون روضه برای عثمان می‌گرفت مردم را مخصوصاً شامیان را با کینه اهل بیت بزرگ کرد.
أنا قتیل العبرات؛ مرحوم علامه یک تعبیرش همین است حضرت کشته شده اشک‌هایی بود که برای
روضه‌های عثمان می‌گرفت.
استاد: جالب است!

تلمیذ: شاگردان، وقتی از علامه پرسیدند ایشان این جواب را دادند. آقای پهلوانی هم در یکی از
کتاب‌هایش از قول مرحوم علامه طباطبایی ذکر کرده است.
تلمیذ: برای عثمان عزا می‌گرفت و گریه می‌کرد؟
استاد: بله، مفصل، معاویه تا ماه‌ها پیراهن او را بالای منبر می‌آورد. البته معناهای دیگر هم می‌شود کرد.
اللهم صل علی محمد و آل محمد